

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۶۹۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رساله کوثر مرآت

مؤلف عیاض الدین بن ابراهیم خوارزمی

مترجم

شماره قفسه ۱۶۹۲۲



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۸۷-۸۰۸



۱۶۹۲۲
۸۷-۸۰۸

حقی

رساله تجوید قرآنی

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین شکر و سپاس
کریمی را تعالی شانه کنوع انسان را باطن
نطق و عقل و علم بهیخت و بعد از آن
ایشان را در مغانی قرآنی و عز و قراءت فوق
ساو برکی ساخت و صد هزار
کدامست های صلوات را کات و بیت های
تجات سامات تار مرقد متور و مشهد
معطر مطهر آن شمسواری که در میدان رسا

هیچ افزیده مثلش با بکانه نتاخت و بر
کرام و اصحاب عظامش که برای قوت
دین اسلام در هفت اقلیم هر یکی را
لایق پرداخت صلوات الله علیهم
بسم چنین گوید احقر عباد الله الباکر
ابن احمد غیاث الدین الخاساری که جمعه
از یاران مخلص و دوستان مخصوص که
از روی یکجتهی باین فقیر مسکین عقد
بسته بودند و در کوچه موافقت با هم
انین کدا که از غایت بی نواهی عشاق
وار کینج بخترا اختیار کرده و از بی برکی
روی از بزرگ و کوچک نهفته التماس نمود

عظیم

که رساله در تجوید قرآن بنویسد و چون
اطاعت ایشان لازم بود بنابرین شروع
درین امر خطیر نمود امید که هر که این
را مطالعه کند و در بقیه فهم در آورد و
کار بندد از جمله مجتهدان پندیده باشد
و بالله التوفیق و ذی الامانة **باب استعاذه**
اعوذ بالله گفتن در اول تلاوت قرآن
پیش از شروع سنتست و میباید گفت
اگر بحضور قاری مستمع باشد و آن اعوذ
بالله من الشیطان الرجیمست و جایز است
وصل آن بمابعد خود از قرآن خواه که قبله
باشد و خواه غیر قبله باشد و در حضور
غیر

قاری

قاری آهسته گفتن اولی باشد و اگر چنانچه
توضیح داده گفتی که دلالت بر شریکند از برای تعالی
بأنه یگوید اعوذ بالله السميع العليم یا الله
العلی العظیم من الشیطان الرجیم و مانند
آن جایز است چنانکه در شاطبی مذکور شد
باب البسملة بسم الله گفتن در ابتدای سوره
از سوره قرآنی ناچار است مگر سوره التوبة
که در ابتدایان بسمله نباید گفت و اگر ابتدا
یا جزئین یا بعضی از قرآن عظیم کند محترماً
اگر خواهد بگوید و اگر نخواهد نکوید و در
اجزای سوره برآمده اولی آنست که نکوید و در
میان دو سوره چهار صورت ممکن است یکی

ازان ممنوعست و سه جایز **۱** وصل طرفین
 یعنی پیوستن بسمله با آخر سوره ماضیه و اول
 ایتنه **۲** قطع طرفین **۳** قطع بر آخر سوره
 ماضیه و وصل بسمله با اول سوره آتیه و این
 اول وجه سه گانه است و اما وجه منوع آنست
 که بسمله را با آخر سوره ماضیه و کند و بر بسمله
 وقف کند و اگر احوذ بالله را با بسمله گوید
 این وجه چهار گونه ^{کام} روا باشد و بسم الله
 گفتن بین السورتین مذهب عام و این
 کمتر و کسانی و نافع است بر طایفه قالون و
 قرات بر بسمله خوانند اما جمیع قراتفق
 در اثبات بسمله در اول فاتحه الکتاب

باب المدة والقصر بدانکه حروف مدست
 الف یا و ای ساکن که واقع باشد بعد
 ضم یا یا ساکن که از پیش کسره واقع شود
 مثل قیل یفوح و او ذینا و اگر پیش از و او
 و یا فحه باشد مثل ترکیف از حروف
 این خوانند و امتداد حروف سه گانه
 بقدریک الف باشد و این مدد در عرف
 قرا و اهل ادقصر خوانند و مدد اصلی و ذی
 نیز خوانند و گاه باشد که امتداد نشان ندهد
 شود تا بمرتبه چهار فرعی که گویند و آن
 زیادتی گاهی است که سببی داشته باشد
 و سبب یکی همزه است و یکی ساکن و همزه در ^{میان}

مقدار پنج مقدار است و این را همزه و مدد می گویند

کلمه باشد و سبب یکی ماندن جاء کم و عن
 سوره این مد را متصل میگویند و گاه باشد
 که همزه را حرف مد جدا باشد مثل ما انزل
 وقوا انفسکم و فی انفسهم انرا مد منقطع
 و جایز گویند و همین حکم دارد مدی که
 اشباع ضمه یا کثره متولد شود مانند امر
 الحی الله و ترزقانه الا و اگر سبب مد ساکن
 لازم باشد همزه را متفق اند بر مد تمام خواه
 ان ساکن مد غم باشد مثل ولا الضالین
 و خواه ساکن مظهر باشد مثل آل آن و
 کاف و صاد و قاف و در عین سوره مريم
 و سوره شوری دو وجه جایز است مد

طول و مد توسط و در آل اول و آل عمران نیز
 دو وجه است قصر و ساکن لازم آفت که
 از حال سکون هرگز متغیر نشود همچو امثله مذکور
 و اگر سبب مد ساکن عارضی باشد و آن در
 وقف خواهد بود و قرآرا چند وجه است
 اگر در مثل العالمین باشد سه وجه جایز است
 طول و توسط و قصر و اگر مثل یوم الدین باشد
 آنجا چهار وجه است طول و توسط و قصر
 و روم و اگر مثل تسعین باشد هفت وجه
 جایز داشته اند طول و توسط و قصر
 با ساکن و با اشباع و روم و این متفق علی
 قراءه سه چهار است پس حاصل که مد بر سه

قسم است لازم و واجب و جایز لازم است
 که سبب وی همزه مؤخر باشد متصل بحر
 مد در یک کلمه و جایز آنست که سبب ظاهر
 همزه منفصل باشد یا ساکن عارض **باب**
الادغام ادغام برد و قسم است صغیر و کبیر
 ادغام کبیر آنست که مدغم متحرک باشد آنرا
 ساکن یا کنند و در غم فیه درج کنند و عام
 ازین قسم دو کلمه دارد قالا ما مکنی ولا نامنا
 که در اصل مکنی و نامنا بوده و بنون اول را ساکن کرد اند و در بنا
 ادغام کرده اند و در لا نامنا البتة اشمام نیز
 با ادغام می یابد و ان ضم شقین است تادیه
 کند بر آنکه حرف مدغم مصنوم بوده و ادغام

صغیر

صغیر آنست که حرف مدغم ساکن باشد و آنرا
 در مدغم فیه درج کنند و در هر دو قسم
 باید که لسان بیک دفعه مرتفع شود و تو
 نباشد و ادغام صغیر برد و قسم است **اول**
 آنکه همه قراعتی باشند بران و اختلاف
 نباشد و ان ادغام فال اذا است در ذال
 و ظا باشد اذهب و اذ ظلموا و همچنین
 هرگاه دال قد بتا و دال رسد مانند قد
دخلوا و قد تبين و همچنین تا عتایت
 که بتا و دال و طارسد مثل کانت تا شتم
و انقلت دعوا لله و قالت طائفة و لا
 هل و بل و قل در لام در لعاند قل لوقل

دینی بل لما ید و قوا بل ربکم و هالک
و این لفظ در قرآن عظیم بحرف ز است
و همچنین ادغام واجب با اتفاق هرگاه که
دو مثل بهم رسد و اول ساکن باشد
خواه در یک کلمه باشد یُرِکُمُ الْمَوْتُ
و خواه در دو کلمه باشد فَاَصْرِبْ به شرط
آنکه اول حرف مد نباشد مانند امُوا
و عَمَلُوا فی یوسف که درین کلمه هنگام
شاید و اگر حرف لین باشد هم ادغام قوا
باشد مثل عَصَا کاف و مِثَال یا در قرآن
عظیم نیامده و در مالیه هَلْکَ هُم قَرَأَ
دو وجه است اظهار و ادغام اظهار سَطْر

۷
است که هائیکت اصل است که ثابت باشد
و ادغام از جهت مثلین در وصل و الله
اعلم **قسم دوم** ادغام صغیر است که در
قرآن اختلاف باشد در ادغام و اظهار آن
و آن مختصر است پنج فصل ذال ذوال
قد و تانیت ساکنه و لام هل و بل و
قرین مخارجها **فصل اول** در بیان ذال
هرگاه پیش حرف برسد و آن **تج** **س**
مانند اذین اَوَاذِ جَعَلْ و اذ خلوا
و اذین وَاذِ سَمِعَ مَوَ وَ اذِ صَرَفْنَا
فصل دوم در دال قد هرگاه که بهشت حرف
رسد **ج** **ز** **س** **ض** است مانند لَقَدْ

جَعَلْنَا وَلَقَدْ ذَرَأْنَا وَلَقَدْ زَيَّنَّا وَلَقَدْ
 سَمِعَ اللَّهُ وَلَقَدْ شَفَعْنَا وَلَقَدْ صَرَّفْنَا
 وَلَقَدْ ضَلَّ وَلَقَدْ ظَلَمَكَ **فصل سیم** در
 تائید ساکن چون نشش حرف رسد و آن
شج زس صظ مثل کدبث مؤد و وجبت
 جنوبها و خبت ز دهاهم و انبت سبع
 سنابل و حصرت صد و رهم و کات
 ظالمه انا لام هل **فصل چهارم** در بیان لام
 و بل و مدغم فیه این لام هشت حرفند
نظ نض **شظ زس ال لام** هل مخصوص تا است همچو
 هل یؤت و بغیر این لفظ نیست و در
 دیگر با حرف بل شریکست و آننون و قاست

هل

هل یقیمون و هل تعلم و هل یأثم و هل
 یؤثرون و بل یبلغ و هل یخن و یخ
 مخصوص بل است مانند بل یزین بل یؤت
 بل ضلوا بل طبع الله بل ظننتم و عامم
 یزین چهار فصل بغیر از اظهار ندارد **اما**
فصل در بیان حروفی چند که بهم قر
اول مخرج دانند مخصوص در هفت حرفست
 باء ساکن که بفارسد و آن پنج موضع است
 یعلب فیسوف در نشا و آن لعجب فحج
 در رعد و قال اذهب عن در یخ فاذ
 فان لك در طه و من لویب فاولک
 در حجر و باء ساکن که بهم رسد مثل یغذ

مَنْ كَسَبَ دَخَالًا بَقَرَةً يَفْعَلُ بَعْضُ
 يَجْمَعُ بِأَمْخَوَانَدٍ وَأَطْهَارِ **سِيم** بِأَمْخَا
 نَدِ مِيمٍ مِثْلَ أَرْكَبٍ مَعْنَا دَرْسُوهُ هُوَ
 كَلْبًا **جَهَار** فَأَسَاكَنَهُ نَزْدًا مِثْلَ خَسْفٍ
 يَهْمُ دَرْسُوهُ سِبَا **يَجْم** يَدُ سَاكَنَهُ نَزْدًا
 مَانَدًا صَبْرًا حَكْمُ رَبِّكَ وَيَغْفِرُ لَكُمْ
 لَيْسَ لَكُمْ هَرَجًا كَلْبًا **سِيم** لَمْ يَجْزِي
 كَذَلِكَ رَسَدًا وَانْ دَرْسُوهُ مَوْضِعٌ مِثْلُ
 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ دَرْسُوهُ بَقَرَةً
 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ دَرْسُوهُ
 وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عَدُوًّا نَا وَمَنْ يَفْعَلْ
 ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ **دَرْسُوهُ**

وَأَمَّا عَامٌّ فِيهِ
 عَامٌّ بِرَفْعِ الْبَيْتِ

هنا

4
 كَسَاءٌ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا دَرْسُوهُ
 فَرَقَانِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ دَرْسُوهُ
 مَنَافِقِينَ **هَقِيم** دَالِ سَاكَنَهُ كَبَارِسَدًا مَانَدًا
 يَرْدُ ثَوَابَ هَرْدٍ دَرْسُوهُ **هَشِيم** هَا
 سَاكَنَهُ كَذَلِكَ رَسَدًا مَانَدًا يَلْقَى ذَلِكَ دَرْسُوهُ
 اَعْرَافٍ وَلَيْسَ **يَجْم** ذَالِ سَاكَنَهُ كَبَارِسَدًا مَانَدًا
 فَبَذَلَتْهَا وَكَذَلِكَ دَرْسُوهُ عَذَابُ رَبِّكَ
 وَرَبِّكُمْ دَرْسُوهُ **يَجْم** ذَالِ سَاكَنَهُ
 كَبَارِسَدًا مَانَدًا يَلْقَى ذَلِكَ رَسَدًا مَانَدًا
دَوَانِدِهِم سَاكَنَهُ دَرْسُوهُ مِثْلُ لَيْتٍ وَلَيْتُمْ
سِيم أَوْ رَتَمُوها كَدَرْسُوهُ مَوْضِعٌ وَاقِعٌ شَدِيدٌ
 دَرْسُوهُ اَعْرَافٍ وَدَرْسُوهُ زَخْفٍ **جَهَار**

مَنْ يَقُولُ خُذْ مِنْ مِثْلِ مَا فِي يَدِي
 وَلَا تَصِفْ مِنْ أَصْحَابِ غَامِلَةٍ نَاصِيَةٍ وَلَا
 صَوَانٍ وَقَوَانٍ وَدِيَانٍ وَبَيَانٍ أَطْهَارِيًّا
 كَرُونِيَا كَدَرِيَا كَلِمَةٍ فَكَرَادِ غَمِ كُنْدِ
 مَشْتَبِهٍ بِضَاعِ عَفْءٍ مِثْلُ **أَلَا قُلْ** وَلَنْ كَا
 كَدَمَلَاتِي بَاشُونَ وَدِينِ حَالِ تَوِينِ وَلَنْ
 مَآكِنِ قَلْبِ عِيمٍ مِثْلِ **أَبْنُورِكِ** وَنِ
 بَعْدِ وَقَمِ بَكَمِ وَبَعْدِ نَقْلِ عِيمٍ خُطْبَةٍ
 مِثْلُ **دِرْ** بَلْ كَهَمِ فَرْقِ بِلَسْتِ امِيَانِ **أَلَا**
أَلَا بُولِكِ وَبَعْتِ عِيمِ بِاللَّهِ كَدَ اخْفَاءِ مَعِ
 حُرُوفِ قَتِ **وَلَا اخْفَاءِ** نَزْدِ بَاقِ حُرُوفِ
 دَنْ بَا نَزْدِ حُرُوفِ اسْتِ **تَشْتَجِرِ** دَنْ

دَنْ بَا نَزْدِ حُرُوفِ اسْتِ **تَشْتَجِرِ** دَنْ
 كَلِمَةٍ وَخَفَاءِ دَنْ وَكَلِمَةٍ بَاشِ كَرَمِ وَنِ بَا
 جَنَاتِ بَحْرِيٍّ وَآلَتِي مِنْ قَتَرِ قَوْلَا
 نَقِيلًا **أَنجِيَانِ** أَنْ جَعَلُوا لِحَقِّ جَدِيدِ
 وَعَلَا اخْفَاءِ نَزْدِ بَاقِ حُرُوفِ اسْتِ كَدَنِ
 سَاكِنَةٍ وَتَوِينِ اسْتِ بَاقِ حُرُوفِ نَجَا
 بَعِيدَانِ كَدَ حُرُوفِ حَقِّ قَاظِمِ دَوَا
 بَاشِ وَنَجْمَانِ قَرِيبَانِ كَدِ مِلُونِ
 نَا دَفَامِ بَاشِ دَسِ حَالِ بَاقِ حُرُوفِ نَزْدِ
 حُرُوفِ مِيَانِ أَطْهَارِ وَادِ غَمِ بَاشِ دَنْ
 اخْفَاءِ اسْتِ وَغَنَةِ لَانِ بَاشِ دَنْ وَخُجَرِ
 هَرِ وَارِضِيَوْمِ اسْتِ **خَشْمِ** وَلَسَانِ دَرِ بَاقِ

در ایشان علی غایت و اختصار ذوق و
 پیشتر از حروف دیگر است و این بخوبی
 حاصل شود و فرق میان ادغام و افتا
 آنست که در مقام تبدیلات و در افتا
 نیست **فایده** بدانکه در میم و نون مشد
 اظهار غنهی باید چنانکه شیخ جزیری
 ذکر حروف فرمود و اظهار الغنّه من
 نون و من میم اذما شد کما یعنی اظهار
 غنّه از نون و میم هرگاه که مشد با
 مثل هم و تخم و لما و میما و چون این
 معلوم شد بدانکه میم ساکن نزد حروف
 تهجی سه حال دارد بر قول مختار و اهل

اختاء با غنّه و آن کاشیت کبیر است
 مثل محکم **بیتهم** **آیتهم** **باممناهم**
 و عمل علماء همین فن اینست ۲ ادغام
 کاهی که ملاقی میم شود چنانکه مذکور
 شد مثل ان کنتم **مؤمنین** **الطها**
 و آن کاهی است که ملاقات کند با حروف
 باقیه مثل انتم **الیه انفسکم** **ذالکم**
 و هرگاه که بواج و فارسی اظهار بیشتر
 محو باید کرد مثل **هم** و **میدهم** **فطیما**
 و زیادتى اظهار بواسطه آنست که بعضی
 حلقه قراءت میگویند که در روا و فایز
 اختا باید که در هیچی با و الله اعلم **فایده**

ذات بدانکه اصل در تفخیم است و ترقی
 عارض او میشود و این در چند موضع
 چنانکه مذکور خواهد شد زیرا که او
 ممکن میشود در ظاهر لسان و قریب میشود
 منجز استعلا پس بنابرین اصل در تفخیم
 باشد و بعضی از علماء قراءت گفته اند که
 در این تفخیم است و نه ترقی بلکه تفخیم
ترقی او بحسب حرکت اوست اگر مکسور
 باشد ترقی باید کرد بواسطه استقلال
 و اگر مفتوح باشد یا مضموم تفخیم باید
 کرد بواسطه تقصیر و چون این
 معلوم شد بدانکه رایا محسوس یا ساکن

قسم

قسم اول یا مفتوح است یا مضموم یا مکسور
 و اگر مضموم و مفتوح باشد تفخیم باید
 خواه در اول باشد مثل رذقم و اگر هیا
و رزقوا خواه در وسط کلمه باشد مثل
عرفوا و کفرُوا و خواه در آخر کلمه باشد
ولا اصغرُوا و لا اکبرُوا اگر مکسور باشد
ترقی باید کرد البته خواه در اول مثل
رذقم و خواه در وسط مثل وورث
 و خواه در آخر مثل و بالذکر و انا و ما
 او نیز بر سه قسم است محسوس یا محسوس یا محسوس
 در اول ساکنه کلمه مثل رذقم و در وسط
 کلمه مثل ترقی درین دو صورت اگرما

یا مفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید کرد
 مثل آنچه گذشت و اگر پیش از و کسره باشد
 نظر کند که کسره لازمی است یا عارضی
 لازمی باشد یعنی از وجوب است و مثل
مُرَبِّیٍّ وَفِرْعَوْنَ وَشِرْذِمَةِ الْبَنَةِ
 باید کرد مگر گاهی که بعد از وی قیاط
 یا ص باشد که تفخیم باید خواند مثل فِرْعَوْنٍ
وَقُطَّاسٍ وَغِرْصَادٍ اما در کل فرق دو
 باشد تفخیم بحقه قاف و ترفیق بحقه
 آنکه در میان دو کسره واقع است و اگر
 کسره عارضی باشد مثل ارْحَمُوا وَاَرْحَمُوا
 تفخیم باید کرد و کسره عارضی آنست که

بعضی

بعضی از اوقات موجود شود همچو
 که نموده شد که در حالت ابتدا الف و
 مکسور می شود و اگر ماقبل ایشان بیانش
 پیوسته کنی الف پیفتد و کسره نماید
 همچنین تفخیم واجب است اگر کسره از کلمه
 جدا باشد اِنْ تَابُوا و الَّذِي ارْتَفَعِي
 و اگر وقف کرده باشد بر سببی که در آخر
 کلمه واقع شود خواه که ساکن باشد و اصل
 و خواه که سکونش بواسطه وقف باشد
 تفخیم و ترفیق او نظر بماقبل اوست نه بر
 حرکت خود پس اگر چنانچه ماقبل را
 مفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید کرد

دُسْرُو سَقَر وَاَحْمَر وَاَكْرَ مَاقِبِل بَا مَكْنُو
بَاشْد مَثَل بِالْبَر وَاَمِنْ دَر زَمَمُ الْمَقَابِر
 تَرْفِيق بَا يَد كَر دَا لَبَّة وَاَكْرَ مَاقِبِل بَا سَاكِن بَا
 خَالِي اِذَا نَبَلْت كَهْ اَن سَاكِن بَا سَت بَا غَيْر بَا
 پَس اَكْرَ بَاء سَاكِن بَا سَت تَرْفِيق بَا يَد كَر دَر
مَثَل خَيْر وَاَخِي خَيْر وَاَكْرَ سَاكِن مَاهِل
 بَا غَيْر بَا سَاكِن بَا سَت اَكْرَ چَا نَحْ مَاقِبِل
 سَاكِن مَقْتَح بَا مَصْنُوم بَا سَت مَثَل وَاَقْطُور
وَالْمَعْمُور وَاَلْمَسْجُور تَحْمِيْمِي بَا يَد كَر دَر
 مِيَا ن كَسْر وَاَحْمَر فَي سَاكِن وَاَقْع شُود
 تَرْفِيق بَا يَد كَر مَثَل السَّحْر وَاِنَّه لَذَكَر وَا
 دَر مَلِك مَصْر وَاَعِيْن الْقَطْر دَر حَال وُقُوف وَا

جائز

۱۵
 جَائِز اسْت تَحْمِيْم وَا تَرْفِيق نَظَر بَوَصْل كَر دَر
 بَا صِل وَا دَر مَصْر تَحْمِيْم اَوَّل اسْت وَا دَر الْقَطْر
 تَرْفِيق اَمَّا نَظَر بَوَصْل اَن تَك دَر مَصْر وَا
 دَر حَال وَصْل بَا مَقْع اسْت چُون وُقُوف
 دَر اَمَقْع سَا زَنْد نَظَر بَوَصْل وَا دَر عِيْن الْقَطْر
 چُون دَر حَال وَصْل بَا مَقْع اسْت چُون
 وُقُوف كَت دَر اَرَا مَقْع سَا زَنْد نَظَر بَوَصْل
 وَا لَلَّه اَعْلَم **بَابُ قَفِّ بَا خَر** كَهْ بَا ن وُقُوف
 كَت دَر نَوْع وُقُوف نَوَان كَر دَا وَا لَسَاكِن
 وَا صِل اَبْنِي دَوِيْم رُوْم وَا ن اَظْهَار
 كَر دَن بَعْضِي اَز حَرَكَت مَوْقُوف عَلِيَّات
 بَا وَا زِي نَرَم چَا نَحْ اَكْرَ كِي نَزْدِيك بَا سَت

و این در مضموم و عر فوع و مکسور ^{شد}
 سیوم اتمام و این ضم شفتین است بعد
 از اسکان حرف بی اوازی بلکه بخرد
 لب باشد و ازین سباعی درینا ^{کر}
 حرف کلمه که وقف کند بر و در و صلا
 باشد نه روم بدان دخلی باشد و نه اشما
 و درها تا نیست که در و صلا باشد و وقف
 بها کنند روم و اتمام جائز نیست و همچنان
 در حرکت عارضیه و آن دو قسم است یکی
 آنکه از جهت اتقاء ساکنین باشد مثل
 قَالَتْ اَخْرِجْ قَوْمَ بَكْرِ بْنِ اَرْطَا
 نقل کرده منقوله مثل قُلْ اَوْحَىٰ

و در و در مضموم جمع نزد کسی که می کشد کلمه
 و اتمام جائز نباشد و درها و ضمیر سه
 مذهب است یکی جواز روم و اتمام مطلقا
 و یکی عدم جواز مطلقا و یکی تفصیلی
 در صورتی چند جائز باشد روم و اتمام
 و در صورتی چند نباشد و متمم باشد
 و مجموع ازین صورت بیرون نیست از
 برای آنکه پیش ازها ضمیر ساکن باشد
 یا متحرک باشد آن حرکت یا فتح باشد یا
 یا کس و اگر ساکن باشد آن ساکن صحیح
 یا غیر صحیح و ثانی یا کف باشد یا او مک
 یا لینی یا او مدی یا لینی مثل که و بیضه

وعلیه و امره و به و بامر و مینو
 واجبتیه و هله و عطف و ضرب و
 و شروه و کبر ضوه و فیه و کشت تهنه و
 الیه و بین و یکدین اگر پیش ازها ضمیمه
 باشد مثل یا ساکن صحیح عنه و منه یا الف
 مثل اجبتیه و هله روم و اتمام دبان
 باشد و در شش باقی جایز نباشد **بنا**
در ذکر غایب و ذکر چند حروف که لازم
 بتجید آن بعمل آمدن و از الفاصل کردن
 از حرفی که در مخرج یاد در صفت شریک و
 هر حرفی را از حروف قرآن واجبست که بکن
 کند در حالت داو حق تمام بگذارند از مخرجی

و در وصفان

و صفتی که بوی مخصوص باشد و هفت
 و زیادت در دنیا و در کمال
 صورت و صفت خود بگوید و از صفت
 خود زایل شود این نزد علما این فن در
 کراهیت و قبح بمنزله اعرابست که چون حرف
 منقلب شود معانی آن متغیر گردد علما
 اند که لحن بر دو قسم است حلی و خفی حلی
 لحن اعرابست و خفی ترک حقوق حروف
 دارد ا پس بنابرین ضرب و رقت بیان جمله
 چند از الفاظ قرآنی و کیفیت ادای آن
 تمیز حروفی که مرکب اند از آن از منی ایلالات
 و مجازات و مقادیرات و مکان یکسان **تدبیر**

و در

حروف بقیه تافاری قرآنرا اذان فایده باشد
 و از تجوید بهره مند کردن شاء الله تعالی
 و ما اولایان مخارج حروف و صفات
 ان بکنیم پس کیفیت تلاوت و ادای حروف
 عند التركيب **اما بعد** مخارج مختلفه
 است اما انچه اهل دلائل شرح جزئی و ^{مخلد}
 ابن احمد و ابی القاسم هندی نقل کرده اند
 هفتده مخرج است و این وجه ظاهر است
 در اختیار و شیخ ابوعلی سینا در تفسیری که
 کرده است در مخارج حروف هفتده قرار
 داده و بسیاری از قراء و محققان بر آنند که
 شانزده است و مخرج حروف جوهر ^{مخارج}

کان

کان الف و واو یای مد است اسقاط
 کرده اند و الف را از اقصای حلق گرفته اند
 و متطرب و جوی و قرا و غیره بدانند که مخارج
 چهارده است و مخرج نون و لام و دال یکی است
 و اختیار نوزده قول اول و نوزده مجرب
 و معنی مخرج موضع است که حرف از آنجا
 بیرون می آید و طرق امتحان مخرج از ترویج
 تحقیق آنست که تلفظ کنی به نوزده وصل بعد از آن
 استبان غائی بان حرف که میخواهی که مخرجش
 بدان در حالتی که ساکن باشد یا متحرک
 چنین کردی البته آن حرف بموضع از آنجا
 و زبان و حلق و غیره اقرار یافت و آن مخرج

و او ویاست و از
 مخرج نون گرفته اند

وی باشد **مخرج** حروف انبرای الف
 و او مدی و یا و مدی یعنی وای که ساکن
 باشد و پیش از وی ضم باشد و یای که
 باشد و پیش از وی کسر باشد مثل او و یای
 و لن هر سه راجع می و هوای نیز خوانند
 و سبب تهمیه اینها بحرفی و هوای آنست که
 انقطاع مخرج ایشان بحرف و زبانه
 ایشان بر موضعی از اجزای دهان اعتقاد
مخرج دهم اقضای حلق است انبرای همزه
 وها و اختلاف آن در آنکه هر دو بیک مرتبه
 یا همزه اولت یاها **مخرج سیم** وسط حلق
 انبرای عین و حاء مهملین حروف ^{نقطه} بی

و ناز

و اختلاف آن در آنکه جامع تمام است یا عین
مخرج چهارم اول حلق است یعنی نزدیک ^{نقطه}
 انبرای عین و خا با اختلافی که گذشت و این
 هر شش را حروف حلق میخوانند و ایشانرا
 سه مخرج باشد **مخرج پنجم** اقضای ^{نقطه}
 متصل بحلق یا پنج برابر است از حلق
 انبرای قاف **مخرج ششم** و در آنکه ازین
 بتر بقی که در قاف مذکور شد انبرای ^{نقطه}
 و این هر دو را الهوی میگویند منسوب ^{نقطه}
 یعنی ان کوشت پاره که میان حلق و دهان
مخرج هفتم انبرای جیم و شین معجمه و یا
 غیر مدی از وسط لسان میان او و ^{نقطه}

و آنرا ملازم می گویند

خلت اطلاق و اختلاف در آنکه جیم مقدم
 نزدیک به کاف یا شین و این هر سه حرف
 را بجز می گویند و بجز محل که از آنجا
 دهانت **مخرج هشتم** در اول کناره زبان
 و آنچه نزدیک است از دندانها آنرا
 برای ضاد می گویند و **بناظر** و خروج
 او از هر دو جانب می باشد لیکن از جانب
 چپ آسانتر است **مخرج نهم** از برای لای
 از دای کناره زبان تا سوزبان چنانچه
 مشتمل باشد بر صواحه و نایب و با عینه
 و ثقیه بالا **مخرج دهم** از برای نون است
 طرف لسان و ثقیه بالا و نون ترک از مخرج

نویسند

۲۰
مخرج یازدهم از برای لام است و مخرج نون
 و قرب بان الا آنکه در پشت زبان داخل
 تو است و این هر حرف را از ثقیه گویند
 و ذلق کناره هر چیز گویند **مخرج دوازدهم**
 از برای ط و ذال هم چنین و تا که دو نقطه
 بالای دارد از طرف لسان و اصول شایان
 علیا یعنی پنج دانه های پیشین از بالا و
 هر سه حرف را ثقیه می گویند و می نویسند
 بنظر اطلاق یعنی سقف دهان **مخرج سیزدهم**
 از برای ظ و ذال و ثاء مثلثه از طرف لسان
 و اطراف شایان علیا از اصول آن و این
 حرف را ثوی گویند نسبت به لسان و آن

کوشیت که دندانها در آن نشسته **حج**
جها **دوم** انبرای صاد و سین و زاست
 میان طرف لسان و بلا تکه از تنایای
 زبیری چنانچه ازین اشایا باشد برنجی که در
 مذکور است و این هر سه حرف صغیرند و **الشانرا**
 اسلیه گویند و آن باریکی سر زبانت **حج**
پانزدهم انبرای فا که باطن لب نیزین
 و اطراف تنایای بلا **خروج شانزدهم**
 برای واو غیر مدی و یا و میم از میان شفتین
 لیکن انبرای میم و یا لب میاید یکدیگر میرسد
 و انبرای واو و خج **سویاح** می ماند و این
 هر سه راشنوی می نامند منسوب **خروج**

5

خود که آن سقین است **مخرج صد اخفش**
و آن از برای غنة است در فون و میم کنیه
در حالتی که مخفی باشد یا مدغم یا آنچه در حکم
اوست اذادغام مع الف و صریح و مخفی
است که مخرج هر دو حرف ^{این} در حال انفا
و ادغام از خیشومات و لسان اردیا
دخی نیست و از مخرج اصلی خود پیوسته
و الله اعلم **الصفات حروف** بعضی اذان
مجموده اند و ضد ایشان مهموسه باشد
از صفات ضعیف است و جموده از صفا
ثبوت و جمله مهموسه حرفند مجتمعند
به مکه **فرد شش** **کث** و معنی

همراهِ آن نرم دادند و هرگاه که حرف ساکن
 ساکن کردی و نفس بان جاری شد پس
 ضعیف اعتماد آن حرف هموس باشد
 و در مجرب ظاهر میشود و این حروف ده
 کانه این قبیلند و هرگاه که حرف ساکن
 از جهت قوه اعتمادی بروی ^{اگر} جریان
 نفس مانع کند از آنجا که در خوانندگی
 باقی حروف نوزده کانه پس این دوگاه
 صفت را جهم و هم خوانند و بعضی دیگر
 از حروف رخواه اند و صد ایشان کمین
 شده و میان این هر دو ^{متوسط} ^{شدید} است
 هشت حرف مشتمل بر ^{پنج} ^{هشت} کلمات ^{است}

اجزای ^{فشار} ^{و معنی شده امتناع صوت}
 جریان در حروف و ان از صفات قوه است
 و رخواه و دلفه نرمیت و بین شد
 و الرخواه پنج حرف است ^{و این حروف}
 پنجگانه را نوعی از شدت و نوعی از ^{ضعف}
 است باین معنی که قطع جریان نفس نمیشود
 و همچنانکه در شدید میشود و جریان هم
 با آن طریق غنی شود که در رخواه میشود پس
 این حروف بین الرخواه و الشدید باشند
 و بعضی دیگر از صفات مستقلات ^{ضد}
 او مستعلا است و استعلا از صفات
 قوه است و این هفت حرف مجتمع ^{پنج} درین

ترکیب **ص** **ض** **ظ** **ط** **غ** ^{طلب} ^{واستعلا}
 بلندی است و وجه تشبیه این حروف
 هفتگانه با سقلی است که در حال تکلم
 باین حروف لسان مرتفع میشود بجانب
 حناک اعلا و در غیر این حروف که سقلا
 و این پست و در حروف میل میکند
 بجانب اسفل و بعضی دیگر از حروف ^{مستعلا}
 صفت اطباق نیزه ارد و اطباق معنی
 الصاقت و این چهار حرف **ص** **ض**
ط **ظ** و اطباق از صفت قوت
 و ضدش انفتاح است و انفتاح در لغت
 کشودن است پس پست و پنج حرف دیگر

منصف

منصف بصف انفتاح است و وجه
 تشبیه این حروف بواسطه آنست که در حال
 تکلم انفتاح مخارج میشود و در حروف
 مطبقة اطباق مخارج و بعضی دیگر از
 صفات حروف صد و ذلق است ^{بعضی} ^{بعضی} ^{بعضی}
 خاموشی است و وجه تشبیه با صمات است
 که خاموشند این حروف مصمته از
 بناکتند از ایشان اصول رباعی و حائقی
 اند که یکی از حروف مزلفه در و باشد و ^{سطه}
 نقل حروف مصمته مکرر بپیل ملوت
 مثل عسجد و عظموس که خالی اند از حروف
 مزلفه و حروف مزلفه شش است مجتمع

عسجد و عظموس

در کلمات قرین لب پس بنابرین بیت و سه
حرف دیگر مصمت باشند و بدانکه هر حرف
از حرف یحیی که خواهی صفتش بدانی ملاحظه
کن کرد که ام صفت داخل است و اوست
غایی و نقیض او را بگذارد و همچنین
صفات را بدین طریق ملاحظه کن مثلاً اگر
خواهی که بدانی که صفات قاف کدام است
مجموعه است زیرا که د ا و ج فقط بگفت
داخل است و مستقیده است زیرا که در
طبقه داخل نیست و مصمات زیرا که
در تقید داخل نیست و همچنین کاف صفت
دارد اولاً آنکه مصمت است زیرا که در

بر روی کلمات
گفته محض کاف
و مستقیده است زیرا که
دوم
تفاوت در این است که
در این کلمات

نکته

محض سکت داخل است و دوم آنکه در آ
زیر که در ا ج د فقط بگفت داخل است بم
متصف بصفه استعالت زیرا که در صفت
استعلا داخل نیست چنانکه منفیات
زیر که در حروف مطبقة داخل نیست پنجم
متصف بصفه اصمات زیرا که در
اترلاق تریک نیست و علی هذا القیاس
حروف را بدین وجه ملاحظه میتوان کرد
بآنکه تأملی و بعضی از حروف را صفات
مخصوصه است سوای صفات پنجم
هیچ یک مدکور شده مثل صاد و رای
که متصف اند بصفه صغیر و صغیر

کرد و در سورت صفت
چهارم

صوتیست که از بعضی حیوانات صادر میشود
 و در اینها مرد صوت زاید است که حاج
 میشود از میان نفس نزد خروج **ف**
قلقه بخند مجموع درد و کله **قطب**
 بعضی هم را اضافه باینه کرده اند از برای
 جهر و شدتی که دارد اما جهر و زناظر
 کرده اند از تخفیفی و اعلالی که او را عاثر
 میشود و این حروف را بجهت آن قلقله
 میخوانند که چون ساکن میشوند در وقت
 و غیره ضعفی در ایشان راه می پاید و
 بغیر خود میشوند پس محتاج میشوند
 بطنوس و صوتی که میزن شود ایشان را و آن صوت

در حالت سکون ایشان ظاهر تر است از
 حال حرکت و متاخران آنه قرائت بر
 رفته اند که قلقله مخصوص است بوقف
 بر آن که در عبارت متقدمان دیده اند که قلقله
 درین حروف در حالت وقف ظاهر میشود
 و گمان برده اند که مراد متقدمان بوقف
 ضد و صلت و حال آنکه مراد سکونت
 اعم از آنکه در وقف باشد یا وصل از برای
 آنکه متقدمان بسیار اطلاق کرده اند و
 را بر سکون و شبهه متاخران را با قوی
 ساخته بآنکه قلقله در وقف ظاهر است
 و آنکه پنداشته اند که قلقله حرکت بخشنید

بلکه خلیل گفتات که قلقله شدت مساحت
 و دلیل بر آنکه قلقله مخصوص بوقف
 است که استاد او طاهر ماهر و جاد
 ابو الحسن بن عبد الله بن محمد مصری که
 یکی از خدمتکاران اوست و در مکه معمله
 مدت پنجاه در ملازمت او بوده در
 خود که مسمی بنمایه الایضات بعد از
 حروف قلقله پنج کانه که اینها مقوله
 میباشند همچو باء ابواب و جیم الجیمین
 و دال مددنا و قاف خلقتا و طاء اطوار
 و منظره می باشد همچو باء لم یلب و جیم
 من یخرج و دال لقد و قاف من یسأل

جیم

وطاء

و طاء اطوارا و منظره می باشد همچو قاف لم یلب
 و جیم من یخرج و دال لقد و قاف من یسأل
 و طاء لا تشظ و حروف مد مددنا و حروف جیم
 و مذکور شدند تکلیف مکرر ایشان الف
 و جمحور قرا بر اینست که فتحه از الفت و ضمه
 از طاء و کسره از یا و حروف حقیقه چهارند
 با حروف مد و خفاء ایشان ظاهرات
 و هاء از جهت خطاب صله تقویت کردند
 و حروف مد را قبل از هم و سکون باشند
 ناید و حروف این همین و او است و یا
 که ما قبل مفتوح باشد و مذکور شدند
 و حروف این است و را معنی الحروف

یعنی حروف مدی که پیش
 از هم یا سکون داشته باشند
 و حروف مدی که در آخر
 بیایند که سکون ندارند

شدت و سبب تمیز ایشان با الحروف
که ایشان هر دو از مخارج مخوف شدند و
بمخرج غیر خود پیوسته **و حروف** ^{دو}
میم و نون ایشانرا اعنان گویند از جهت
آنکه در ایشان آوازی است متصل بود
یعنی **و حروف** یعنی همین است با اتفاق
از جهت آنکه در مخارج خود بعضی از صفت
که آن را عاوت قسوت ^{یعنی} شدن ظهور
تمام دارد تا غایتی که متصل میشود بمخرج
و حروف مستطیل ضادات یعنی کسوت
پیدا میشود که متصل میگردد بمخرج لام ^{یعنی} قوت
که دارد بمخرج و اطباق و استغلا اما ملاقات

از جهت آنکه در حال افق
همی چندان استغلا
پیدا میشود

۲۷
قرآن عظیم بعد از انبیا ^{یعنی} احکام
ذکر شده بر سه کیفیت باشد تحقیق و حد
و تدویر و در هر سه حالت ترتیل تجوید
شرطت و معنی تحقیق مبالغه است در
لبث ^{یعنی} کما هو حق و زیادت و نقصا
در وی یعنی رسیدن بحقیقت آنچه
وقوف بر کمال آن در وصول به نهایت رسان آن
و نزد علماء این فن عبارتست از آنکه هر
راحق خود بدهند از تحقیق همزات و ^{تفاوت}
حرکات و اعتماد و اظهار و تشدید
و توفیه عنات و جدا کردن حروف ^{یعنی}
آن و اخراج بعضی از بعضی بیک و بسان

واهستکی و ملاحظه و قوف جائز و قرآن
 این نوع از استاد ماهر بغایت مستحسن
 و بیاید خاص بر مقلدان کبجد افراط نماند بگوید
 سواکن و تکریم نالات و مبالغه در غنا
 و این نوع قراءت جمالت لغوی من جمله
انا حدیث سرعت خواندن است و غایا
 بالتحقیق همزات و قصر من فصل و تسکین
 و اختلاس و بدل و ادغام کبیر باشد و این
 تحقیقات و درین نوع احراز واجب
 از قصر حروف مذ و ذ هاب صوت غنه
 و اختلاس اکثر حرکات از نقصان بعضی
 که قراءت بان صحیح نباشد **انا** مذ و عیاء

از قوف

از توسط میان حد و تحقیق و اکثر برین
 نوعند و نزد قرا مختار اینست و حدیث
 عبد الله بن مسعود دلالت برین نوع دارد
انا ترتیل آنست که کلام از پی یکدیگر رود
 آوردند بر یکت و تانی و تهم بی شتاب
 عجله و قرآن باین نوع ناطقت چنانکه
 حق تعالی فرموده در تائید ترتیل در صحیح
 ابن خزیمه روایت بر و این نیز بدین ثابت
 رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم که حق جل جلاله فرمود ان الله يحب
 ان یقرأ القرآن کما انزل و حق تعالی
 باین نوع امر فرمود آنجا که گفت و ترتیل القرآن

از خود دانم

ترتیل یعنی روشن کردن او را یعنی قرآن
 را وقتی کن در روی و در قرائت وی
 در یک کن و حرف حرف از یکدیگر جدا
 حق جل و علا اخفا بفعل مجرد و نفوذ
 بلکه آنرا موکد گردانند بمصدر از جهت
 نشان او عظیم او نامشمل باشد بر تدبیر
 و فهم معانی آن و ننگه این شکسته را بخاطر
 رسیدن که ثواب قراءه بغیر تدبیر و تبحر
 پس اول چو کسی است که صدقه کند بندگان
 بسیار کم قیمت را و حق آنست که ترتیل بحقیقت
 با قطع نظر از نیکو بجهت آنکه عجمی که فهم معنی
 قرآن نکند او را ترتیل و تانی در قراءت مستحب است

بزرگوار است و قد
 آن رفیع نزد کثرت
 قراءت بغیر تدبیر
 و بغیر ترتیل
 چنانکه در بعضی
 مراد از کلام

از برای آنکه ترتیل اقل است بتوقیر و احتیاط
 و تاثیر او شدت در دلها اناست بحال
 انا میر المؤمنین علی علیه الصلوٰه و السلام
 سؤال کردند از ترتیل حضرت صلوات
 علیه فرمود که ترتیل نیکو گردانیدن حروف
 و ساختن و رعایت و توقف و بدانند که
 تجوید واجبست بنوعی که شیخ جنیدی
 رساله خود ذکر فرمود زیرا که بر پیغمبر و
 الله علیه و اله تجوید نازل شد و از آنحضرت
 بخصای اهل البیت چنین روشید
 باید که قرآن را بر قاری بگذرانند گاهی که
 او را و قوفی از علم قراءت باشد و الفاظ

و الله خذ بالبحر
 علم من لم یحذر القرآن
 انهم

قرآن عظیم دانیکو ادا کردن و حقوق خود
 دادن از خارج و صفات و بزرگ داشتن
 خود فرو آوردن بی سراف و تعسف و ^{نظر}
 و تکلف و شبه نیست که همچنانکه متعبد
 بهم معالی قرآن و اقامت حروف آن
 صفی که از حضرت رسالت بامر رسیده
 و از ایشان بجا بلسان و لحن عرب چنانچه
 پیشتر این گذشت مردم دین زمانه
 بر سه قسم اند بعضی مردم از آن قسمند
 بعضی مردم از آن قسمند که در تلاوت
 قرآن مجید ثوابی حاصل میکنند و این بحکم
 آنست که نصیح الفاظ قرآن کرده اند و بر ^{استاد}

مدودان متعبد
 بتصحی الفاظ و اقامت

ما هر کجا آورنده اند و بنوعی که گفته اند
 گرفته اند و بعضی از آن قسمند که قادرند
 بر تصحیح الفاظ قرآنی و بواسطه تذکره و تکرار
 و بغض و حسد رجوع نمیکند بشخصی که
 ایشانرا هدایت کند هیچین در ضلالت
 مانده اند مثل حفاظ این زمانه که در ^{حالا}
 جمع شوند و خواهند که برای خود تلاوت
 کنند بلفظ فاسد و عجمی قیج از جهت استغناء
 بی شبهه ایشان مقصر خواهند و گمان
 کار و کراه و بعضی از آن قسمند که استغناء
 نمی یابند که ایشانرا هدایت کند و بر ضلالت
 دلالت کننایان مطاوعت نمیکند معذرت

باشند چون بدل کردن بحرفی نماز فاسد است
همچو غلین مغضوب بخا و ضاوش بطا
از پنجت رعایت بخوبی و حسن آید
قاری قرآن و وضو است و آنکه نکند
که لحن و تغییر بی پایه یابد و بسیار
مردمان دین هستند که با وجود شخصی
که ایشان را هدایت کنند بهر سبب جعل
و تکرر مبتلا باشند و قرآن به لحن خوانند
و پندارند که طاعتی میکنند و حال آنکه
محضیتی گرفتار باشند و در حدیث
آمده که کسی که قرآن را با لحن خواند یا شوق
آن باشد و قرآن ایشان را لعنت کند

و

۳۱
و کسی که قرآن را با لحن خواند یا شوق دارد
آن باشد و قرآن ایشان را لعنت کند
و کسی که قرآن را با بیخوبی بخواند و در وقت
شفیع او باشد چنانکه از پیغمبر صلوات
علیه مرویست که بخوانید قرآن را در وقت
شفاعت میکند خواننده خود را و کسی
که قرآن شفاعت کند او را رسد کافرا
بود و نیز فرموده که فاضلترین عباد
امت من قرآن خواندند و امام حسن
عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرموده
که پدرم از آباء خود از حضرت رسالت پیام
صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آنحضرت

فرمود که کسی که قرآن خواند و با آن عمل کند
 دوزخ یابد و ماد را و احوال به پوشانند
 که دنیا و مافیها بقیمت کمترین رشته
 آن حله بر نیاید و تاجی پوشانند از نور که
 بروشنی آفتاب باشد پس همان شبهاست
 نسبت بفرزندگان که او را جزای عمل دهند
 و نیز فرموده که خدای تعالی دفع میکند
 از شنونده قرآن بلاهای دنیا و آخرت
 قرآن بلاهای آخرت را و نیز عرویت کند
 القرآن اهل الله و خاصته و از امام بن
 العابدین علیه السلام که بخواند قرآن را و نظر
 کند در آن کند و شنائی چشم نیاده میشود

وعذاب

۳۲
 و عذاب از والدین او بر میدارند اگر از آن
 عذاب باشد و بقعه که در آن قرآن خوانند
 برکت در آنجا ببارد میشود و فرقی نیاید
 خواهد بود و شیطان از آن موقع و اند
 میشود و آن بقعه روشنی میدهد اهل
 آسمان را همچنانکه آفتاب و ماه و شمس میدهند
 اهل زمین را و آن پنج جبرائیل است و ملائکه
 علیه منقولات که هر قرآن بختم نمایند و در
 کف امین گویند بر دعای او چهار هزار ملک
 در روز قیامت قیام بر او دعا مستجاب است
 در ماده بخوبی گفته شد و تکرار بعضی چیزها
 ریاضه است و تکرار بر لفظی که از دهان است

مجموعه گرفته باشند نیست نمی بینی که سطر که
کاتب مکرر از خطیافت شوق میکند
خوب و دلپذیر می آید اما امروز این با
مغلوط است و این طریق مدد کسی که
پایین فن دانات را فاعل مجبور است
بالله من وضو اللهم ومن نفاق سوق
فالعرب والعجم و بدانند قرائن خوابند
نمود و مستطاب از آن نه بخاییدن زیادت
و نه تغیر دهان و نه یک کردن لحین
و نه یاد از کردن این نه یکبیدن مد
در غیر محل بنوعی که طباع از آن مستغرض
و دلهای استماع از آن مکرر و با خوش و مستغ

۵۳
شمرند بلکه قرائتی عذیر حلوه لطیفه که
نه تصدیف باشد و نه تکلف و خارج
از طباع عرب و کلام فصحا و جلی
قراءت و اکنون ما اشارت میکنیم بچند
چند بحسب تفصیل و مقدم میداریم
اهم فالاهم و میگویم چیزی که واجب
بر میرسد ایقان قرائن تصحیح است هر دو
از نحو جی که مخصوصی باشد تصحیحی که
ممتان شود بان از مقارب خود توفیه
صفت هر حرفی را آن حرف بان صفت
موصوف و معروف و چنانچه نحو
را از مجامع خود جدا سازد از آن خارج کند

ولسان و دهان خود را در آن ریاضت

بجوشی که آن تصحیف و تعفیف طبع و سلیقه

شود چه حرفی که مشارک غیر خود است

مخرج آن حروف از آن ممتاز نشود الا ^{بمنازلت} ^{بمنازلت}

هر حرفی که مشارک غیر خود است در

آن حروف از آن غیر ممتاز نشود الا بمخرج

همچو همزه و هاء که مشترکند در مخرج و استفا

همچو حرف استعلا
که در صفت مشترکند
و در مخرج از هم جدا
میشوند

و افتتاح و منفرد است عین **حجر** اما

جیم و یش و یا که مشترکند در مخرج و استفا

و منفرد است جیم لثت و مشترک

بایا و رخاوة و صاد و ظا که مشترکند در

مخرج و رخاوت و استعلا و طباق و منفرد

همزه و یح و یث و یمن
و هاء که مشترکند در مخرج و
استفال و افتتاح و منفرد
حایم و رخاوة و طالع
عین و هاء که مشترکند در مخرج
و رخاوت و استعلا و افتتاح
و منفرد است

در مخرج

در مخرج و منفرد است صاد با استعلا

و دال و ناکه مشترکند در مخرج و لثت

و منفرد است طبا با طباق و استعلا و مشترک

بآل در افتتاح و استفال و طوا و ناکه

که مشترکند با دال در حجر و منفرد است

تا همس و مشترک با دال و استعلا

افتتاح و طوا و یمن و دال و یمن که مشترکند

در مخرج و رخاوة و صفت و منفرد است

با طباق و استعلا و مشترک با یمن

و منفرد است زای و یمن و مشترک

در افتتاح و استفال و طوا و ناکه

در مخرج و رخاوة و منفرد است طبا

بآل در حجر و منفرد است
تا همس و مشترک
با دال در افتتاح
افتتاح و صاد و یمن
و ناکه مشترکند در مخرج
و یمن و منفرد است
صاد با طباق و استعلا
و مشترک است

واستعلا و مشترکت با دال در جهر و مقربا
 ثانی همس و مشترکت با دال در جهر استفا
 و لتفاح و صاد و سین و زای که مشترکند
 در مخرج و رخاوة و صغیر و منفرد است
 صاد با طباق و استعلا و مشترکت با دال
 در استعلا و صاد و سین و زای که مشترکند
 مخرج و رخاوة و صغیر و منفرد است
 با طباق و استعلا و مشترکت با سین
 در همس و مقربا است زای جهر و مشترکت
 با سین و دالتفاح و استعلا و همای
 از ما تقدم پس هرگاه که قاری جاری با
 منقول را به حرفی ملحق و توفیه حقان

که در حال

که در حال افراد باید که در حالت ترکیب
 توفیه حق آن حرف یک در حال افراد
 باید که در حالت ترکیب نیز توفیه حق
 هر حرف یکصدای باشد که شخصی تلفظ
 بحروف مفزعه نیکو تواند کرد و چون
 آن حرف با غیر خود از جهات و مقارن
 و قوی و ضعیف و فتح و مرق و غالب
 آید و نطق با آن بر لسان صعب باشد
 مکرر ریاضت شدید در حالت ترکیب
 پس هر که تلفظ را در حالت ترکیب به
 آورده حقیقت تجوید را باقیان حاصل
 کرده باشد و یا ایراده کنیم از این جمله

مجاورت در دو حرف که در حالت ترکیب
 می آید که گفتن با آنکه شاید که قوی
 منضبطه و صعب باشد و در تلفظ

هر حرف تلفظ را در حال
 ترکیب

باشد ان شاء الله تعالی بعد از قواعد که انرا
بلازم کنیم **قاعده** آنست که می باید دانست که اصل
حکمی که وارد است بر اینست که درین بلا
و توابع و ملحقات از اطلاق تفخیمات
تعلیقات بر طریقه که مالوف طبع
ایشان شده بر عکس بلا عرب و بعضی
آنرا عرب غیر الکتاب این طبیعت
طریقه کرده اند زیرا که نزد کسی که عالم
باین قواعد باشد قرائه نکرده اند اینها
باشد از قانون صحیح مرجوع الیه و میز
مستقیم معقل علیه و قانون اینست که
مذکور میشود و بشرط آنکه از استاد قرا

کند

۲۰۶
گرفته باشد چنانکه مرویست که خلق العلم
من اقوال الرجال یعنی و اگر بداند علم را
از دهانهای مردان بداند که موقوف منقول
موقوف اند و تفخیم هیچ یکی از آن روایت
لا بسم الله بعد از فتح و ضم باجماع
ولای که بعد از حروف مطبوعه واقع
در روایت و روشن را و مضمومه یا مقوق
و را و ساکنه در بعضی احوال چنانچه معتدل
شد حروف مستعجله مجموع می نمایند
بی شبهه و مستثنی نیست چیزی از آن
ولما قول اصح در الف آت که موصوف
بتفخیم و ترفیق نمیشود بلکه تابع ماقبل

خود است اگر پیش از حرف مرقی باشد
 او نیز مرقی باشد و اگر حرف مخفی باشد
 مخفی پس همزه حرف مجهول ^{مجهول} می شود
 بعید الخرج است و اوصاف غنی باشد
 در اکثر احوال و از جهت ثقلی که دارد
 تحقیق میشود که ^{بین} و کاه ابتدا
 و کاه حذف در وی جاریست و هیچ
 حرف دیگر در این نماندست هر کاه کسی با
 ابتدا کند باید که تلفظ کند و تلفظ این
 چنانچه سلیس و روان باشد در نطق و ^{سهل}
 و آسان باشد در اولی زیاده و نقصان
 و باید که حفظ کند از تعلیظ و تلفظ ^{مثل} بان

الحمد

الحمد للذین ^{مجهول} اندر تهم خصوصاً که بعد
 و کاه فی باشد مثل امین و آیات و اگر بعد
 از آن حرف مقلبه بیاید که تأکید ^{فقط}
 آن بیشتر باشد مانند الحمد لله و الله و غیر
 اگر مخفی باشد مثل اطلاق و اصطفی
 و اگر بعد از همزه حرف محاسبی یا مقار
 باشد تحت خط میبویست آن اشد ترقی و آن
 اگر مثل اهدنا اعدو ^{اخر} اعدو و بیاری
 از مردمان این حد و تلفظ یابن میکنند
 مثل کسی که در صفتی کردن باشد ^{مجهول}
 بل حرف مجهول است و شدیده هرگاه
 ساکن باشد و بمثل آخر ملحق شود ادفا

کامل بیاید که مثل و اضرب و اگر ملاقی
 میم باشد مثل ارکب معنا او یغلب
 فنوف و ان فجب فجب ادغام و لیا
 جایز باشد چنانچه گذشت و هرگاه ملاقی
 دوازه شود روشن باید گفت مانند فان
 و الحی نیک و هرگاه که بعد از وی حرف
 مفخم باشد مثل و یعی و یصلی ملا
 باید کرد و اگر الفی در میان دراید باید
 که تحفظ برقیوان ابلغ باشد مانند ما
 و غیر باغ و الا سباط و اگر در یکی آن حرف
 مفخم باشد مانند بوق و البقر در تریق
 آن باید که حذر کند از زهاب شدت و

خاصه

خاصه که بعد از وی حرف حلقی باشد مانند
 بهم بر بها و هرگاه باشد تحفظ بجهت
 که در ویت باید که اشد باشد مانند
 فارغ و انصب و همچنین است حکم
 دسایر حروف قلقله مانند جعلون
و یذرون و اقصد و مانند یطعمون
 و تا حروف هموسه است و شدید هرگاه
 که ساکن باشد و ملاقی طایراد الی شود از
 باید که در بر عنف مثل وقالت طائفه
واچیت دعوتها و هرگاه که مجتمع
 شود با حروف اطباق در یک کلمه جد
 واجتهاد در بیان تخیل آن از لفظ بیاید

کرد و الا بطا منقلب شود مانند فاختلط
اقطعهمون و اگر ط سابق باشد صوت
از المخلص دارند و الا با تا شود مانند
اعاطت و كسطت و لا تقربوا
و تا حرفی مهموس ضعیف است هر
که ساکن باشد محافظه باید کرد در میان
او خاصه که بعد از وی حرفی باشد متقا
او با طهار خوانند مانند یلهت ذلك
و همچنین هرگاه بعد از وی حرف استقلال
باشد بخزند بیان آن از جهت ضعیف
وی و قوت حرف استقلال مانند
اكتتموهم و بسیاری از عجم تحفظین

۲۹
آن نمی توانند کرد و آن از مخرج سینه
میکنند و جیم حرفی مجزوه شدیده
واجبت تحفظ با خراج آن از مخرج
خود و الا از غیر مخرج خود بیرون آید
و لسان بکن منتشر گردد و مخرج بشین
چنانکه بسیاری از اهل مصر و شام میکنند
و هرگاه ساکن باشد و بعد از وی حرف
مهموس بیاید بیان جهوشده آن باید
کرد که ابلغ اها شود و اجتمعوا و اجنبوا
و حارفی مهموس است واجبیت غایه
باطهار آن هرگاه که بعد از وی مجانس
یا مقارب وی واقع شود خاصه وقتی

که ساکن باشد مانند فَاصِحَ عَنْهُمْ
 و همچنین واجب اتمام بترقی آن
 هرگاه که مجاور حرف استعلا باشد
 مانند حطت و هرگاه در میان دو
 حرف استعلا واقع شود محافظت بترقی آن
 واجب باشد مانند خَصَصَ و خَلَعَ
 مهموس مستعلیه است هرگاه ملاقی
 با تاشود بیان آنرا نیکو باید کرد تا مستطیل
 بغیر نشود مثل وَلَا يَخْشَوْنَ
 و يَخْتَلَفُ و لِخْشَارِ موسی و واجب
 تفخیم وی تفخیم باقی حروف استعلا و
 گاه بعد از ایشان الف باشد تفخیمش

ابلغ باشد مانند قَالَ و طغی و وَالْأُخْرَى
 مجهول شده است هرگاه ساکن
 و ملاقی باشد در یک کلمه اتمام و آن
 باشد عسری مثل حَصَلْتُ و وَصَلْتُ
وَأَوْتَمَرْتُ و وَمَهَّدْتُ و همچنین اتمام و
 هرگاه در دو کلمه باشد مانند قَدَّ بَيْنَ
وَقَدْ تَعْلَمُونَ چنانچه در بحث ادغام
 متفق علیه مذکور شده و هرگاه ملاقی
 لازم و راست شود نیکو اظهار بر وجه اتم
 باید کرد مانند قَدَّ بَيْنَ و لَقَدْ نَصَرَكُمُ
 و هرگاه که حرف دال ملاقی حاوا
 و اوقاف و فاشود اتمام در هر

والا مدغم کرده باشد
 القینا و لقد انشتم و لغت
 را و در لغت مذکور
 هرگاه ملاقی نشود

باید نمود تا با نشود ید خلون والمند
ولا تدری والودق وادفع وذل الرحم
مجموده است و در حروف که ملاقی ظاهر شود
ادغام میاید کرد مانند اذ ظلموا و اذ ظلم
و غیر ازین دو صحت لفظ در مصحف مجید
نیامد و هرگاه ملاقی باشد نیکو بیاید
کرد و تلفظ بوی یقیق و بر برای بعد از
مفهم باید کرد و تساهل نباید که بسیار باشد
که ذالین ظاهر شود هرگاه تفخیم ذال کنند
مثل انذرتکم و انذر قومک و انذرها
باطها را آن باید کرد که ساقی باشد
و بعد از وی یون میاید مانند فبذلک

و حروف

۴۱
و حروف را مجموده است میان رحوه شید
و منفرد است بکبر و این صفت لازم است
از جهت غلطی که در حروف است و هر
وی مقدم بر حرکات است و سینه
گفته است که هرگاه تلفظ با میکنی کویا
دو بار پیر و آن آید پس هرگاه مشدد
و اسانی تلفظ کنند بی تکرار و دستوار
مانند ضراء و خرموی و قضا و عضا
و حروف زای حروف صغیر مجموده است
و تحفظ بر میان جواهر لازم است صا
که ساکن باشد و بعد از حروف مهمون
تا مشبه برین نشود مانند عجرت

و ما كنتم قازكي و اگر بعد از وی
 مجبور باشد مانند نزدیکی و مزبور
 همچنین بیان او بکند و سینه حرفی
 صغیر مرسومه است و اهتمام بر بیان
 افتتاح و استقلال وی بیاید نمود
 چنانچه هرگاه که بعد از وی حرفی
 باشد تا قوت طباق جذب نکند
 او را با صداد کرد مانند مانند سبطه و
 مستورا و همچنین هرگاه که پس از وی
 یا پیش از وی قاف بیاید تلفظ کند
 و برابری و رفو خواه ساکن باشد خواه
 متحرک مانند بالقسط و سقیم و بیان

هم

همس او بکند هرگاه که بعد از وی غیر از
 حروف باشد مثل سقیم و مستقیم
 برای نشود و اگر متصل بحرف باشد
 برقروری تلفظ بان باید کرد و تقییم
 را خالص باید کرد مثل سرمد و فی الزک
 و شین حرف مرسومه است و منفرد
 بصفت نقشی بر وجه و هرگاه که
 باشد بیان نقشی لازم است مانند
 ولا تشروا ولا تشط و هرگاه که
 باشد اشباع نقسی او بکند و تشو و
 و حروف مرسوم هرگاه مجبوره رسد
 بیان هر یک را بنوعی باید کرد که منقلب نشود

بمجبور

بیکدیگر و خلل در تلاوت پیدا شود
و معانی متغیر نشود و صادر حرفی ضعیف
مهموس مستغلی است و مطبقة هر کجا بطل
رسد بیان آن و اعطای حق آن از لفظ
و استغلا بیاید کرد مانند اصطفی و
فاصله و اما مشبه باین نشود و مخبر
اگر بعد از وی تا باشد مانند ولو حر
و عرضتم و صادر حرفی مستطیل
مجموع و مطبق مستغلی است و این میان
بندگان دشوار تر از وی نیست بجهت
آنکه زبان مردمان در آن مختلف است
و کم کسی آنرا نیکو تواند گفت و بعضی او را

از مخبر

از مخبر ظاهر ظاهر می کند و بعضی از مخبر
لام مخبر و بعضی برای صریح پس یا
آدا حکام لفظ وی بیاید حق و ما
وقتی که ظاهر در جنب او باشد مانند
ظهرک و بعضی الظن یا حرفی مخبر
جوار او باشد مانند ارض الله و هرگاه
ساکن باشد و ملاقی باشد باستانی
و اهتکی اظهار آن باید کرد مانند اضم
و عرضتم و خضتم و ظاهر حرفی مجبور
شدیده مستغلی است و اقوی حروف مطبق
مفهم است و لازم است توفیق حق او
لسان بان مانند یلیق و من نطقه و

و همچنین سایر حروف طباق و اگر ^ق ^{طباق}
 را ملاحظه کند منقلب بحر فی دیگر شود
 و هرگاه کسی آن باشد و بعد از وی تا
 بیاید ادغام کامل نباشد مانند بسطت
 و انحطت و طاحون و مجبور ^{مطابق} مستطی
 هرگاه که بتأر سد روشن باید کرد و او
 و حق طباق و استعلا و ی در آن مانده
 او عظمت و غیر ازین کلمه نیست و در
 اظهارش خلاف نیست میان قوا و همچنین
 هرگاه بفار سد روشن کرد باید گفت
 مانند اظفر کم و الا بشا منقلب گردد
 جهت شراک که در میان تا و فاست ^{همسر}

در

و همچنین بیان تخلیص آن باید کرد و که
 که ملاقی زین شود الامدهم گردد ^{شد}
 و حفظنا و بحفظن و عین حرفی ^{شما}
 پس هرگاه کسی آن باشد یا متحرک بیان
 از ابدال باید کرد بی تکلف مانند هم و
 و دفعناه و همچنین هرگاه که ملاقی
 حرف هموسه شود مثل تا و تا و فا
 و شین و صادینک و ادا باید کرد و تا
 بجا منقلب گردد بواسطه صفت همسا
 مانند یوم البعث و لا نعش و لغز
 و هرگاه که بمثل خود رسد ادغام باید ^{شد}
 مثل ما لم یسطع علیه و احسن از تفخیم

آن باید کرد خصوصاً که بعد از وافت
 و غین حرفی مستقلی محصور است هرگاه
 یکی زحمت ^{بیک} ملاقات کند انعام بیان آن باید کرد و قاف
 و تخلص آن بجای باید کرد آوردنی شد
 و تفسیر است دفع علیک و ثم الغنه
 و همچنین هرگاه که بعد از وی قاف باشد
 البته بیان اظهار غین قاف باید کرد تا
 مدغم نشود مثل لا ترخ قلوبنا و قاهر
 مهموس است هرگاه که ملاقات با مدغم کند
 تخلص بیان وی باید کرد مثل تلقف ما
صنعوا و همچنین است هرگاه بواو برسد
 مانند لا تخف و بشر و قاف حرفی شد

محمود مستقلاً است عمل در بیان شد
 و جهر و استغلام آن لازم است و لا یکن
 متقلب شود مانند تقتلون و یقتلون بی قاف
 که اگر در بیان آن سعی نماید که از مخارج خود
 ادا کند در فالو ریات قدحاً تلفظ بان مثل
 تلفظ بالی برک که جا باشد و کاف حرفی
 مهموس شدید مستقل است و حکم در بیان
 و تخلص حکم قاف تا متقلب تلفظ قاف
 از صوت خود برگردد و معنی تغییر شود
 مانند ما الکذب و یکتون و اهتمام باشد
 بنماید و اگر نه کاف عجمی شود مانند
 کاف کوفه نفند و اگر ملحق مثل خود شود

باشد ادغام کنند بهوله و آسانی مثل وَلَا تَقُولُوا
لِلْمُوتِ وَحَرْفٌ مجهول است هرگاه
 برآورد و ساکن باشد قلب کنند و بر
 برآورد غام کنند ادغام شَمْعٌ بی تکرار
 بحجت شدت و تقارب ایشان مثل
قُلْ رَبِّ فَقُلْ رَبِّكُمْ و بکل رفعه الله
 و اگر بعد از وی فون بیاید درین کلمه
 یاد و کلمه وَأَنْ لَّانَم ساکن باشد بسبب
 که داخل او شده باشد بملایمت و نرمی
 ادا باید کرد و من يَبْدِلُ نِعْمَتَ اللَّهِ و محبت
لَا مَقْلُ نزد فون و تا و بین و صاد مانند
قُلْ نَارِجَهْمَ قُلْ نَعَمْ و قُلْ نَعَالُوا و قُلْ

سلام

سلام و قُلْ صَدَقَ اللَّهُ و ادغام نکردند
 درین مواضع از جهت فرار از اختلال
 و اگر بعد از وی خطاب بیاید تخلیص میان وی
 کنند مثل فِيكُمْ غُلْظَةٌ و در اسم الله فَرَّكَ
 که بعد از کسر واقع شود ترفیق لازم است
 خواه که آن کسر لازم باشد و خواه عَلَى
 مانند بِإِذْنِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و آیت اللَّهُ وَحْدَهُ
 و بکل الله و قُلْ اللَّهُمَّ و اگر بعد از فتح و ضم
 باشد تفخیم واجب باشد مثل قَالَ اللَّهُ
 و ضرب الله و من الله و سبحانه الله
 و میم حرفا عن مجهول است و عند
 می از خیشومات و هرگاه بعد از وی

الف باشد خزان تفحیم ان اکدا باشد که
بسیاری بر زبان مردم اعاجم واقع میشود
مانند مالک و بما افلا الیک و نون
اغنی مجبور است و در غرض اصلی تر از
از جهت قریب مجروح خیشوم پیر باید
که تحفظ کنند از تفحیم ان محترک باشد خاصه
که بعد از و عالف باشد مانند آقا حرون
الناس وان الله وحکم نون در حال سکون
از اظهار و ادغام و قبل و اخلاص مذکور شد
و اتمام نون مدغمه در کلمات اساده
بیشتر است بسوی حرکت بعد از و
ادغام یا بعد از سکون و اخلاص نون ساکن

نزد نون محترک و هرگاه که بر نون وقف
در مثل العالمین و یوم الدین و یومنون
و اهتمام نمایند در بیان آن که بسیاری از
قرا این را اهتمام میکنند و در حالت وقف
نمی شنوند و ماحرفی خفی مهمور است
که ساکن باشد یا محترک سزاوار است که
انعام در بیان آن کند بی تکلف و اینها
مثل مستهزون و عیدلا و من اهتدی
و بسیاری مقصران هستند که آنرا نیکو
ادائیگی کنند خصوصاً کاهی که از حرف
حلق واقع شود مانند ان الله علی کل شیء
قدیر و ما هدر و الله حق قدیر و الله

خَيْرَ حَافِظًا وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 و هرگاه که میان دو الف واقع شود البتباریک
 ادا باید کرد مانند طحا طحها و هرگاه ضمیر
 مفرد مذکر باشد صله کنند از ابواب و گاهی
 که مضموم باشد و ما قبلش ساکن باشد
 و اگر مکسور باشد صله کنند بیا از جهت
 تقویة ان بسبب خفای که دارد مثال
 بوا و مانند خلقه و أمره و رسله و منادیه
 موصوله بیا مانند بن حریجه و امیه و
 و اگر ضمیر نباشد و جزو کلمه باشد بجا آورد
 کنند مانند ما نفقه کثیرا و خوا که و
 دو ظاهر رسد و متحرک باشد خواه در

کلمه و خواه در دو کلمه نزد غیر ملغم انفا
 در ملک و تخلص و باید کرد بی سر
 و اما الجاء لهم و فیه هدی و همچنین
 هرگاه دو مثل بهم رسند و لا ابرج حتی
 و وقع علیهم و من یتبع غیره لا سلام
 و او حرف مجهول است و اگر حرف
 و این باشد حکمش با حکم گذشته و اگر
 متحرک بضم یا کسر باشد تحقق کنند
 بیان او تا غیر وی بوی مخالط نشود
 و تلفظ بوی قاصر نباشد از حق و ند
 تفاوت و وجوه و لا تسوا الفضل
 و لكل وجه و هرگاه مکرر باشد فقط

آن اشد است مانند وری و اگر حرف ب باشد
 و بعد از وی ا و دیگر باید واجب باشد
 اظهار آن مانند اَسْمُوْا وَاَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ
قَالُوا وَاَقْلُوا عَلَيْكُمْ و از این جهت آنرا
 بعد از ا ذکر کردیم تا حرف علت ب تریب
 مذکور شود و الف قرین ل است در ب
 و از الف ل میگویند که عبارت است از الف
 میته نیست مثل الف قال و کان و عا ه
 و الف مدی اعتمد چیزی از اجزای ب
 ندارد و از این جهت آنرا حرفی نمیگویند با
 خواهان او که آن و و ی است پس هر کجا
 ملاقی ب و ساکن نباشد خواه ساکن ب یا ع

مخواه

۴۸
 و خواه مظهر اشباع باید کرد تلفظ را با آن
 و از تمکین بدینچه ذی و بسبب اعطای ا
 بی یادی در اشباع و بی سرعه مانند لحم
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و اوذ
باعتقالات و همچنین در فواتح سور همچون الف
 بعد از ا ر و در ا و ها و یا در ا ب ع
و ط و ها در ط و یا در س و ح در ج و ا
 ملاقی ب و ساکن شود و در تمکین و ب
 آن زیاده باید کرد از جهت خطائی که در ا
 تا ه و ب بین شود و ساکنان از ا ل م و ع
 میترشوند چنانچه در م و ق و ص گذشت و
 همچنین است حکم و یا و یا م ت ی و یا ح

جمهوره است و گاهی که حرف مد نباشد ^{خبر}
از میان زیادت چنانکه گذشت پس ^{کا}
ملاقی همز و ساکن نباشد مد دهند آنرا
بقدر آنچه جوهر ویت بی زیادتی مانند
میراث و میقات و میعاد و همچنین است حکم
واوی که از حرف مد نباشد هرگاه که با متحرک
باشد بکسر سزاوارست که اشباع کندی
زیادتی و اختلافی مانند وَجِئَاوَالُو
و در کاشیه و معایش احزانکنند از قبل
یا بهمز و هرگاه بعد از یاء متحرک یا سنا
باشد و بعد از واو متحرک و او ساکن باشد
هر دو از خط محذوف باشند مانند لَا يَسْتَحْيِي

و یحیی

۴۹
و یحیی و ماوری و العاوان و چون حرف
تحتی مرکبات او بر تریب مذکور شد شروع
کرد در بیان وقوف و بعضی از کلمات که
نوشته شده بطریق کمی صاحب ثنائیه مکتوب
شده است و جمهور قراوتند و منکر اند
خطی را که مردم و کتاب جملة احداث کرده اند
و اکثر بواسطه جمل و عناد در جهالت و
ماند اند و حال آنکه در شان رسم خط صحیح
عظیم کتب و رسائل تصنیف کرده اند و ^{بقول}
حضرات اهل البیت و اصحاب تنقید
شده اند و ایشان از پیغمبر صلوات الله
شنیده اند و خط صحیف مجید است ^{شیخ}

و بجاوندی و صاحب خلاصین باشد
هم کرده اند لازم و مطلق و اکثر این در
آیه مجاشد و تمام شدن کلام و قصه مثل
وقف بر لبم الله الرحمن الرحیم و ابتدایا
و وقف مالک يوم الدين و ابتدایا
نغید و مانند وقف بر اولئك هم الفجار
و ابتدایا الذين كفروا و وقف کافی است
که وقف بر پسندیده باشد و ابتدایا
نیز بکنند الا انک ما بعد بوی متعلق باشد
از روی معنی و این قسم وقف بر روی
آیه و غیره می باشد مثل وقف بر تمام
یقفون و ابتدایا الذين یؤمنون و وقف

بر من قبلک و ابتدایا و یا آخره هم می شود
و وقف حسن است که وقف بر روی
باشد اما ابتدا یا بعد وی می شود از جهت
تعلق لفظی مثل وقف بر لبم الله الرحمن
رب العالمین که وقف بر غیله حسن است
لیکن ابتدا یا بعد قبیح است از جهت معنای
لفظی که آن وصیت است مگر آنکه در ابتدا
اگرچه کلام تعلق میابد دارد لکن اهل
اذا اختیار آن کرده اند و سنت است
چنانکه نام سلمه منقول است که حضرت
پناه صلوات الله علیه و اله وقف میکرد
لبم الله الرحمن الرحیم و ابتدا میکرد با الحمد لله

رب العالمین ووقف میکرد به العالمین
وابتدا از الرحمن الرحیم ووقف قیامت
 مفهوم که مراد از وی شود مثل وقف بر شمس الله
 و مالک و الحیدر که هرگاه وقف بر اینها
 کنی معلوم غلیشود که مضاف پی چندند
 و مضاف الیه ایشان چنانچه این را و
 ضروری میگویند واقع افت که معنی
 تغییر کند و مودی شود بخیری و العیاض
بالله مثل وقف برین الله لا اله الا الله
الذی کفر و الله و ان الله لا یهدی
قوئل المصلین ولا تعربوا الصلوة و
 بر اینها اتم باشد مگر بر سبیل اضطرار و انقطاع

نفس

۵۴
 نفس و چون متابعت رسم الحیدر ضرورت
 بنوعی که اهل البیت صلوات الله علیهم
 داده اند پس هرگاه هائیدت در مصفا
 بنشیند و نوشت باشد وقف باید کرد تا و
 بجهت این کثیر و ابو عمر و و کای و بجهت
 قرابا و ان وقف بر حجت و در هفت
 موضع می باشد در البقره بر حجت رحمت الله
 و در الاعراف ان رحمت الله قریب ذر
 رحمت الله و بر کانه و در مریم ذکر رحمت
 ربك و در الروم انما رحمت الله و در
 دوجاهم یقیمون رحمت ربك و در
 ربك خیر و لفظ نعمت در یازده موضع

۱ وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ در البقرة
 عمران بنزهه است ۳ وَنِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
 اِذْ هُمْ دِلْمَايد مرو وَبَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ
 كُفْرًا اِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا هَرَدَد
 سورة ابراهيم عرو وَنِعْمَتَ اللَّهِ هُمْ
 يَكْفُرُونَ وَيَعْرِقُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ
 وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ هَرَسه در النحل نِعْمَتِ اللَّهِ
 لِرَبِّكُمْ در لقمن اَوْيَا وَيَهَا النَّاسُ اذْكُرُوا
 نِعْمَتَ اللَّهِ دِفَاطُر ۱ وَنِعْمَتِ رَبِّكَ
 بِكَاهِن در سورة الطور وَلَقَدْ سَنَد
 دَرِيخ مَوْضِعَت بَنَاء مَطْوَل مَضَتْ
 سُنَّتِ الْاَوَّلِينَ دَا نَقَالَ الْاَمْسَتْ مرو عرو مرو عرو مرو

وَلَنْ يَخْدَلُنِي اللَّهُ سِدْقًا وَلَنْ يَخْدَلُنِي
 لَسُنَّتِ اللَّهِ سَخَوِيلًا هَرَسه در فاطر
 سُنَّتِ اللَّهِ الَّتِي در المؤمنين وَهَمَّجِينَ لَفْظ
 امراءت هرگاه که بازوج مذکور شود بنا
 مَطْوَل مَكْتُوبَتِ اَنْ دَر هَفْت مَوْضِع
 ادرال عمران اذ قالت امرات عمران در
 فَصَص بَكْمَوْضِعَتِ قَالَتِ امْرَاَتُ فَرْعُونَ
 ودر سورة نحریم سه محل بقاء مَطْوَل امرا
 نوح وامرات لوط وامرات فرعون
 وَهَمَّجِينَ لَعَت در مَوْضِع بَنَاء ودَا مَكْتُوبَتِ
 يَكِي در سورة ال عمران لَعَتِ اللَّهُ عَلَى
 الْكَافِرِينَ وَيَكِي در النور اَنْ لَعَتِ

ودر سورة يوسف امراءت عمران
 ودر سورة النور امراءت عمران

عليه ولقطة عصيت دو موضع

قد سمع الله وان معصيت الزموت

وباید دانست که بعضی کلمات که غیر

لفظ کلیست بیج موضع همچین بناء

مرسوم است وان کلیت ربك الحنی

در سوره اعراف و بقیت الله خیرکم

و در هود قرائت عین در سوره القصص

و فطرت الله التي در سوره دوم و شجر

الزقوم در سوره دخان و جت یغم

در سوره واقعه و مریم و ابنت عمران

سوره تحریم که اینها هر یک در یک مجلد

و بعضی لفظها هستند که در جمع و فرد

خلافت و انها در دوازده محلات مرسوم

بناء مطول اول امرات لفتح و امرات

لوط و امرات فرعون و همچنین لغت

در موضع بناء دراز مکتوب یکی در سوره

ال عمران لغت الله علی الکاذبین و یکی

النور و ان لغت الله و تمت کلیت ربك

صدقا در انعام دویم و سیم در سوره یوسف

کذا لک حققت کلمه ربك علی الدین کلمه

دینک لا یؤمنون چهارم و پنجم و ششم

در سوره یوسف آیات المتاملین و عینا

الحب دو محل هفتم در سوره عنکبوت

آیات من ربهم در سوره سبا و هم فی لغز

امینون نهم در سوره فاطر هم علی بن ابی
منه دهم در سوره عاف و گداز حقت
گیت ربك على الذين ياتهم در سوره
فصلت و ما يخرج من ثمرت در سوره
مرسلات گانه جمالک صفر درین دواز
بفرده میخوانند بر دو قسم اند در حالت ^{کلی} وقف
بعضی بها وقف کنند و بعضی بنا وقف کنند
و بعضی بنا و بعضی که بجمع میخوانند وقف نمیکند
الابتا اما اب و هیئها و مروضات
ولات و ذات بهجته و شبه آن هر جا
در قرآن واقع شود مرسوم بنا و موقوفات
و عاصم درین مذکورات وقف بنا میکنند

متابع رسم مصحف امام و الله اعلم بذلك
کلمه چند است که در قطع و وصل آن خلا
واقع شد و آن کلمه آن است در دو موضع
اول در سوره توبه آن لا ملجأ من انی الا
الیه دویم و سیم در سوره هود آن لا اله
الا هو و آن لا تعبدوا الا الله اذی کذا
چهارم در سوره حج آن لا تشركونی بنا
پنجم در سوره یس آن لا تعبدوا الا الله
ششم در سوره دخان آن لا تعلو علی
هفتم و هشتم در سوره اعراف آن لا یقولوا
على الله الا الحق حقیق علی آن لا اقول
الا الحق نهم در سوره محمد آن لا یشرکون

بِاللهِ شَيْئاً دَهْمُ دَرْ سَوْدَنُونَ أَنْ لَا يَلْمِزُوا
الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ وَيَكْوَضُ دِيكَوْخُفُ
فِيَاتِ دَرْ سَوْدَنِيَّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
وَلَفْظُ الْيَوْمِ مَا هُوَ حَاكِدٌ وَاقِعٌ شَوْدِ مَقْلُوعٍ
مَكَرَ أَيْمَانًا تُولَوْنَ أَفْتَمَ وَجْهَ اللَّهِ دَرْ الْبَقْرَةِ
وَأَيْمَانًا يُوْجِضُهُ دَرْ خُلُقِ الْبَقْرِ وَصُولُهُ
أَمَّا دَرْ أَيْمَانًا تُولَوْنَ أَيْدِيَكُمْ الْمَوْتُ دَرْ
ذَا وَائِيَّاهُ عِبَادُكَ دَرْ شَعْرًا وَائِيَّاهُ
دَرْ خُرَابِ خِلَافٍ دَرْ قِطْعٍ وَوَصْلَةٍ
دَرْ دَوْحِ دَرْ سَوْدِ الْبَقْرَةِ قَوْلُهُ تَعَالَى
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ
وَإِنَّ الدِّينَ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ

مَشْطَرَهُ لِكَيْ لَا يَكُونَ لِلنَّاسِ لِقَاءُ أَلَيْسَ
أَزْهَيْتُ جَدَاتٍ وَخِلَافِي فِي لَفْظِ
أَلَيْسَ مَا دَرْ بَعْضِ مَوْضِعٍ مَقْطُوعٍ أَلَيْسَ
مَا شَرَّ قَائِدِهِ دَرْ الْبَقْرَةِ وَلَيْسَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ وَلَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
أَلَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَلَيْسَ مَا قَدْ
كُنْ هَرَجًا هَرَجًا دَرْ سَوْدِ مَا لَفْظُ أَلَيْسَ مَا
هَرَجًا كَيْفَ بَاشَدِ مَوْصُولَتِ مَكَرٍ دَرْ قُلُوبِ
وَأَيَّامُكُمْ دَرْ الْبَقْرَةِ كَيْفَ دَرْ الْبَقْرَةِ
حَرَمِينَ مَقْطُوعَةٍ لَفْظُ أَلَيْسَ مَا مَقْطُوعَةٍ
دَرْ بَعْضِ مَوْضِعٍ تَعَالَى عَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى فَوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَلَفْظُ كُلِّ مَا مَقْطُوعَةٍ

موضع مقطوعت در بیخ موضع کل
ما سألتموه در سورة ابرهیم کلمه
رد و ادر سورة شبا خلافت و یحیی
خلافت در کلام دخلت در اعرف
و کلام جاء امته در مؤمنون و کلام
القی قینا در ملک و لفظ ان ما همز
مکسوره و نون مشد و مقطوعت
در انعام بی خلاف قوله تعالى انما
توعدون لآل و انما عند الله هو
خیر لکم در سورة نحل خلافت و لفظ
ان ما همز مفتوحه و نون مشد
مقطوعت در حج و لقمان بی خلاف

قوله تعالى انما يدعون من دونه
سورة انفال خلافت و انما عتقتم
و لفظ ان ما همز مکسوره و نون کشا
بغیر نون مکدر در یک موضع و انما
نرینک بعض الذي در سورة عد
که بنون مکسولست لفظ ام من در حجا
موضع مقطوعت ام من اسس
بنیانه در سورة توبه ام من یكون
عليهم در شام من یا ایها المناد
ام من خلقنا در سورة الصافات
و لفظ فی ما در یازده محل مقطوعت
اول در سورة البقرة فی ما فعلن

انفسهم من معرفت دوم در سوره
 ماید لیسواکم فی ما انیکم سیم و چهارم
 فی ما اوحی الی و فی ما انیکم هفتم
 در سوره انفام یخیم در سوره شعرا فی
 ههنا امنین ششم در سوره روم
 فی ما رزقکم هفتم در سوره انبیاء فی
 ما اشیئت انفسهم هشتم در سوره
 نور فی ما افضتم فیهم نهم در سوره
 اذا وضعت و نشتکم فی ما لا تعلمون
 دهم و یازدهم در سوره دو جمل فی ما
 فی یختلفون و فی ما کانوا فی و لفظ
 عن ما منصلت در سوره اعراف و ی

عن ما نهوا عنه و لفظ عن من در
 موضع مقطوعت عن من کثرت در
 نور عن من توتی در سوره البقره و لفظ
 مقطوعت در سه موضع فی ما ملک
 در سوره نسا و من ما ملک در سوره
 و من ما رزقکم در سوره منافقین
 خلافت و لفظ ان کن در جمیع قرآن
 بنوئت مکر در سوره الکهف الی جعل
 لکم موعدا و در سوره قیمة الی جمع
 عظامه که در هر دو موضع بی خون
 مکتوبت و لفظ فان که بهمه مکتوب
 در جمیع قرآن بنوئت مکر در سوره هود

اعراف مقطوعست ولفظ بنوم در سو
طه موصولت و همزه او مرسوم بواو است
چنانکه نوشته شد و لفظ کالوهم او و زو
در سوره التظیم بعد از واج الف غایب
و در سوره الشوری و اذا ما غصبوا هم غایب
بعد از واج الف مکتوب است اما در سوره
جاین نیست و قفا و بر و او بلکه بر لفظ هم
و در سوره شوری وقف و بر عضو است
و ابتدا هم از روی ضرورت یا یا امتحان **یا**
بدانکه مقطوع و موصول فایده است
که در مقطوع وقف توان کرد در آخر هر کلمه
وقفی و در موصول یک وقف و غیر آنچند

شده همه را موصول باید نوشت مثل حم
و عیم و یکان اگر چه کای وقف و بر است
و ابو عمرو بر کاف و در لای سجده و ادر سو
غل کای وقف بر می کند و ابتدا با سجده
که درین دو صورت موصول و قیاس آن بود
که جدا باشد و هر که طالب اسم باشد زیاده از
مذکور شده رجوع کند بقصیده شیخ العالم
العلامة ابی القاسم بن فیره بن خلف بن احمد
رحمه الله که مجموع ادب سم قرآن عظیم را
مستورا و چون این پنج بر جناح سفوفه
بود در ضیق وقت و نهایت پریشانی حواس
بنابراین در اختصاص آن کوشید اما سزاوارتر آنست
چون بنظر کیما اثر ایشان اگر سهوی با خطایی شده
بقلم عفو در اصلاح آن کوشند

الكاف اللام الميم
مهملة شديده مهملة شديده مهملة شديده
مستفلة منفقة مزلقه منفقة مزلقه منفقة
معتمه مستفله مجزوه مستفله مجزوه

الانون الواو الهاء
شديده رفاهه مجزوه مستفله مهملة رفاهه
مزلقه مستفله منفقة معتمه مستفله منفقة
منفقه مجزوه رفاهه معتمه

الياء
مجزوه رفاهه
مستفله منفقة
معتمه

مهملة او از نزم دادن مجزوه صد او هر خواندن شديده قوت
صد او رفاهه نزم مستفله عطا صد او مستفله سقا مطبقه كين
صد او منفقة كين معتمه فامش صد او فلقه طرف

الهمزة الاء الياء
شديده منفقة شديده مجزوه مهملة شديده
مستفله معتمه منفقة مستفله مزلقه معتمه

الشاء الجيم الحاء
مهملة منفقة شديده مجزوه مهملة منفقة
معتمه مستفله منفقة مستفله معتمه مستفله
رفاهه معتمه

الخاء الدال ذال
مستفله مهملة شديده مجزوه مجزوه رفاهه
منفقه رفاهه مستفله منفقة مستفله منفقة
معتمه معتمه معتمه

الطاء الظاء السين
مجزوه شديده مجزوه مستفله مهملة رفاهه
رفاهه فزلقه منفقة رفاهه مستفله معتمه
منفقه مستفله معتمه

الشين الصاد الضاد
مهملة رفاهه مستفله مطبقه مستفله مطبقه
مستفله منفقة معتمه مهملة معتمه مجزوه
معتمه رفاهه

الطواء الظاء العين
مستفله مطبقه مستفله مطبقه شديده رفاهه
شديده مجزوه معتمه مجزوه مجزوه منفقة
معتمه رفاهه مستفله معتمه

الغين الفاء القاف
مستفله منفقة مهملة رفاهه مستفله منفقة
معتمه مجزوه مزلقه مستفله شديده مجزوه
رفاهه معتمه منفقة معتمه

الكاف

